



کتاب درسی و نوآوری آموزشی

باشادباش دهه فخر انقلاب اسلامی، موفقیت دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت را در تحقق اهداف سند تحول و سند برنامه درسی آرزو مندیم. در این میان، بی‌مناسبت نیست که نقش کتاب درسی را در تحول نظام آموزشی مورد توجه قرار دهیم. تغییر در برنامه درسی با ایجاد نوآوری آموزشی در کتاب درسی نمود عینی پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، کلیه تصمیمات و برنامه‌ریزی‌های مربوط به تغییر در چارچوب کتاب درسی به اجرا در می‌آیند. با توجه به محوری بودن کتاب درسی، معمولاً در روند تغییر هزینه و وقت زیادی صرف تولید آن می‌شود و در کلیه مراحل تولید، توزیع تا استفاده تا حد امکان مورد توجه و حمایت قرار می‌گیرد. ظاهراً همه دست‌اندرکاران



آموزش با آگاهی از نقش و جایگاه کتاب درسی انتظار دارند نوآوری آموزشی در درجه اول از این طریق معرفی شود و به تدریج نهادینه گردد. می‌توان استدلال کرد که چنین انتظاری بی‌پایه نیست؛ چرا که کتاب درسی بیش از هر عامل دیگری شرایط لازم برای نهادینه کردن تغییرات آموزشی را دارد. معمولاً هر تغییری در فرهنگ آموزشی موجود اختلال ایجاد می‌کند و لذا قبول تغییرات مستلزم ایجاد ساختاری است که بتواند این اختلال را در حد قابل تحملی کاهش دهد، سمت‌وسوی تغییر را با نتایج ملموس نشان دهد و شرایط لازم را برای اتخاذ تصمیمات جمعی و پشتیبانی عمومی فراهم کند. کتاب درسی با مشخص کردن محتوا و فعالیت‌های آموزشی به معلمان این امکان را می‌دهد که بر نوآوری‌های برنامه تمرکز و آموزش را در آن جهت مدیریت کنند. به علاوه، با ورود کتاب درسی به محیط‌های آموزشی فعالیت‌های انفرادی مورد پشتیبانی جمعی قرار می‌گیرند و لذا روند تغییر تسهیل می‌شود.

در عین حال، تحقق چنین انتظاری منوط به پیش‌زمینه‌هایی است که امکان ایفای نقش مثبت و سازنده کتاب درسی را فراهم می‌کنند. یکی از مهم‌ترین این پیش‌زمینه‌ها طراحی مواد آموزشی به‌گونه‌ای است که مدیریت یادگیری را برای معلم تسهیل کند. لازم به یادآوری است که محتوای آموزشی کتاب درسی به‌تنهایی تعیین‌کننده اهداف آموزشی و چگونگی تحقق این اهداف در کلاس درس نیست. اهداف آموزشی و طراحی نقشه یادگیری تا حد زیادی به برداشت معلم از نیازهای یادگیری زبان‌آموزان و آشنایی با پیش‌زمینه‌های یادگیری آن‌ها بستگی دارد. به علاوه، در کلاس درس طرح درس معلم - که براساس محتوای کتاب درسی و برداشت‌های معلم از پیش‌زمینه و شرایط یادگیری تهیه شده است - در تعامل با دانش‌آموزان تعدیل می‌شود. توجه به تمایز بین طراحی محتوا - که توسط مؤلفان کتاب درسی قبلاً انجام گرفته - و مدیریت یادگیری - که توسط معلم انجام می‌گیرد - این نکته را روشن می‌سازد که باید بین این دو تناسبی وجود داشته باشد؛ به این معنی که محتوای کتاب باید تا حد زیادی منطبق با نیازهای یادگیری طراحی شود و معلم نیز به محتوا و نیازهای یادگیری آگاهی کافی داشته باشد و بتواند شکاف بین این دو را با اضافه کردن، کم کردن، تعدیل یا تغییر ترتیب فعالیت‌ها و محتوای یادگیری پر کند. شاید کسانی که باور دارند کتاب درسی به ایجاد فرهنگی می‌انجامد که وابستگی به کتاب و ضعف در نوآوری و ابتکار از مشخصات آن به‌شمار می‌آید، می‌خواهند بر این نکته تأکید کنند که سازماندهی تدریس براساس محتوای

از پیش تعیین شده بدون توجه به نیازهای یادگیری، معلم را از نقشی مدیریتی خود در روند یادگیری محروم می‌سازد و این خود عاملی بازدارنده در رشد معلم است و علاوه بر این، کارایی آموزش، میزان یادگیری و انگیزه زبان‌آموزان را کاهش می‌دهد. با این پیش‌زمینه می‌توانیم نتیجه بگیریم که توفیق کتاب درسی در ایفای نقشی سازنده در نوآوری آموزشی مستلزم آن است که علاوه بر انتخاب درست و منطبق با نیازهای یادگیری محتوا، در کتاب معلم آگاهی‌های لازم در مورد اهداف و چگونگی آموزش محتوا با توجه به شرایط گوناگون یادگیری به معلمان ارائه شود. در اینجا باید نقش آموزش معلمان و مشارکتشان در طراحی فعالیت‌های یادگیری و چگونگی مدیریت یادگیری را نیز یادآوری کنیم.

پیش‌زمینه مهم دیگری که به کتاب درسی در ایفای نقش سازنده خویش کمک می‌کند، رویکرد برنامه‌ریزان در اشاعه نوآوری است. رویکرد تجویزی اشاعه - که قدرت انتخاب را از معلمان سلب می‌کند - به کاهش میزان پذیرش نوآوری می‌انجامد. این بدان معنی است که معلمان، آموزش محتوای جدید را با روش‌های گذشته دنبال خواهند کرد و اگر هم تغییری در آن‌ها ایجاد کنند، براینده تغییرات همگرایی لازم برای نهادینه‌شدن نوآوری را نخواهد داشت. به‌همین دلیل، توصیه می‌شود در اشاعه از رویکرد مشارکتی اقناعی استفاده شود تا معلمان از طریق مشارکت در فرایند تغییر، نتایج مثبت آن را خود تجربه کنند. لازمه اجرای این رویکرد، واقعی کردن مشارکت از طریق ایجاد سازکاری است که در آن بازخورد مشارکتی در بهبود تغییرات نقش ایفا کند. در شرایطی که امکان اعمال نظرات مشارکتی وجود نداشته باشد، نمی‌توان انتظار داشت که مشارکت جدی و واقعی شکل بگیرد.

نکته آخر اینکه گرچه کتاب درسی در منظومه برنامه درسی عنصری محوری محسوب می‌شود، ایفای نقش محوری مستلزم توجه به سایر مؤلفه‌های برنامه درسی است که در ایفای این نقش سهیم‌اند. برای مثال، می‌توانیم به مقوله سنجش و ارزشیابی اشاره کنیم که سازماندهی آن باید به‌گونه‌ای باشد که اهداف برنامه را بدون کم و کاست پوشش دهد و نقش تکوینی و مجموعی آن به بهبود روند آموزش و یادگیری کمک کند. در شماره حاضر بحث سنجش کلاسی در گفت‌وگو با دکتر عبدالمهدی ریاضی به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است. به‌همین دلیل، از پرداختن به جزئیات نقش سنجش و ارزشیابی در برنامه درسی در گفتار این شماره خودداری می‌کنیم. امید است این گفت‌وگو مورد توجه خوانندگان مجله قرار گیرد.